**دخمه ارغون**

**نويسنده : آل داود، سید علی**

دخمه ارغوان. نوشته حبیب یغمایى. تهران. انتشارات سروا. 1380 ش. 126 ص. 750 تومان.

دخمه ارغوان داستانى است عاشقانه و تاریخى که آن را روان‏شاد حبیب یغمایى مدیر مجله یغما (1280ـ1363 شمسى) در سالهاى جوانى نگاشته و براى نخستین بار در سال 1312 شمسى در روزنامه مشهور شفق سرخ على دشتى به چاپ رسانده است.

یغمایى در مقوله داستان‏نویسى هیچگاه شهرتى نداشته و دخمه ارغوان تنها طبع‏آزمایى او در این زمینه است. با این وصف از عهده آن به خوبى برآمده و داستانى خواندنى و جاذب و پرکشش فراهم آورده است. نثر کتاب با توجه به نوع علائق نویسنده و گرایش مداوم او به متون کهن ادب فارسى، فخیم و ادیبانه و استوار است و با شیوه داستان‏نویسى جدید ـ که بهر حال سادگى و اجتناب از به کارگیرى لغات لغات دشوار از خصوصیات آن است ـ تفاوتهایى دارد، و به یقین نویسنده تحت تأثیر نویسندگان نوگراى آن روزگار به نگارش این رمان روى آورده است.

دخمه ارغون در سال 1312 به چاپ رسید. بنابراین تاریخ انتشار آن را باید پس از چاپ نخستین نوشته‏هاى جمال‏زاده و هدایت به شمار آورد. لیکن خواننده پس از مطالعه این داستان ظاهرا تأثیرى از سبک دو نویسنده مذکور بر این نوشته نمى‏بیند. امّا قطعا تأثیرى غیرمستقیم داشته است. یغمایى در این زمان با آثار جمال‏زاده آشنا و با هدایت دوستى نزدیک داشته است و اینکه شیوه داستان‏سرایى او از حدّ متون ادبى داستانى به سطح مردمى‏ترى رسیده نشانه تأثیر عمیقى است که افکار و آثار نویسندگان نوگراى آن روزگار بر نگارنده دخمه ارغون برجاى گذارده‏اند.

یغمایى مقارن با این زمان یعنى اواسط دوره رضاشاه بیش از همه رشته‏ها، به شاعرى و مجله‏نگارى شهرت داشت، لیکن یحیى آرین‏پور در جلد سوم از صبا تا نیما (از نیما تا روزگار ما، زوار، تهران 1374، ص 241) او را جزو رمان‏نویسان قلمداد کرده و احوالش را در میان کسانى چون هدایت، جمال‏زاده، صنعتى‏زاده و محمدمسعود آورده و از ذکر او در میان شعرا ـ که به هرحال وى شهرت و شاخصیّتى در این زمینه داشت ـ خوددارى نموده است. بااین وصف کسانى چون یحیى ریحان ـ که در میان شاعران آن عصر از حد متوسط پائین‏تر است ـ و دکتر غلامعلى رعدى آذرخشى از سرایندگان برجسته آن عهد به شمار آمده‏اند.

ماجراى داستان دخمه ارغون در عصر فتحعلیشاه رخ داده و کمابیش واقعیت تاریخى دارد. خلاصه آن بدین شرح است: در روستانى ارغون ـ که در نزدیکى‏ها قصبه قیدار زنجان ـ پسرک چوپانى به نام امیرقلى مى‏زیست که عاشقِ «آرزو»، دختر اربابش شده بود. امیرقلى جوانى فقیر بود و بدتر از او اربابش که به جز تعدادى گوسفند چیزى در بساط نداشت. از این رو خواستگارى امیرقلى از دختر زیبایش آرزو را به آسانى پذیرفت، به این شرط که از عهده مخارج عروسى برآید.

امیرقلى روزها و شبها در بیابانهاى اطراف دهکده ارغون و سلطانیه و به هنگام چرانیدن گوسفندان، اندیشه‏اى جز تأمین مخارج عروسى نداشت و چون فکرش به جایى نمى‏رسید پیوسته اندوهى بر او غلبه داشت. روزها و ماه‏ها گذشت تا آنکه یک روز با تعقیب موشى که دانه‏اى مروارید را از سوراخى در بیابان بیرون مى‏آورد، راه به گنجى بزرگ برد که گفته مى‏شد از دفائن ارغون‏خان پسر هلاکوخان پادشاه ایلخانى ایران بوده است. پس این راز را و راه گنج را با فتحعلى‏بیک در میان نهاد و وى با فروش آن در بغداد و شهرهاى زیارتى عتبات مالى سرشار به دست آورد. پس از دادن دختر به امیرقلى که تبارى نداشت و شغلش شبانى بود سر باز زد. و «آرزو» را به رغم میل مادرش به پسر کدخداى ارغون نامزد کرد.

امیرقلى اندوهمند، از همه جا رانده با یارى کسانى به نبرد با ارباب پرداخت اما کارى از پیش نبرد. او سرانجام با راهنمایى افرادى نزد فاضل‏خان گروسى رجل سیاسى عصر فتحعلى‏شاه رفت و از آنجا به درگاه حاکم زنجان راه یافت و واقعه گنج‏یابى فتحعلى را بازگفت. بزودى گروهى از تهران براى بررسى و گزارش به دهکده ارغون رسیده و با راهنمایى امیرقلى برخى کشفیات گنج را که هنوز به فروش نرسیده بود ضبط کردند. فتحعلى‏بیک دستگیر و اموالش مصادره شد. عروسى «آرزو» با پسر کدخداى ارغون به ناکامى انجامید. در دنباله داستان از امیرقلى دیگر نامى نیست و سرانجام او گزارش نشده است. امّا آرزو از شدت یأس و نامرادى و ناکامى مریض و به فاصله اندکى مى‏میرد. داستان با گریه‏هاى مکرّر مریم ماردش بر گور او پایان مى‏گیرد، و نویسنده قطعه‏اى به مناسبت در دو بیت سروده و به آخر داستان مى‏افزاید:

|  |  |
| --- | --- |
| در ره حرص و کینه‏ورزى و جهل  | نه همین «آرزو» هلاک شده  |
| گر به تحقیق بنگرى، بینى  | «اى بسا آرزو که خاک شده»  |

کتاب داراى تعلیقاتى است و ضمن آن برخى لغات و اصطلاحات نامأنوس و نیز برخى وقایع و اتفاقات تاریخى شرح داده شده است. جز آن اطلاعاتى درباره وهابیها و حمله آنها به عتبات عالیات، قتل سیسیانوف سردار روسیه و پیش‏بینى قتل او توسط میرزا محمد اخبارى، مهاجرت اخبار به بغداد و قتل او در آنجا در این تعلیقات مندرج است.

نثر نویسنده در این داستان، زیبا و ساده و ادیبانه است. با این وصف، نوع سادگى آن با آثار نثرنویسان و داستان‏نگاران دوره‏هاى بعد متفاوت است و به‏هر حال او بیشتر از همه تحت تأثیر شیوه داستان‏نگارى ادبى در ادوار کهن قرار داشته است.

دخمه ارغون نخست بار در روزنامه شفق سرخ چاپ شد و همان وقت به صورت مستقلى نیز انتشار یافت. سپس به سال 1336 شمسى کتابفروش ابن‏سینا آن را در قطع وزیرى به چاپ رساند. چاپ جدید این داستان پس از گذشت 44 سال انتشار یافته است. گفتنى است نام کتاب به صورت نازیباى «دخمه‏ى ارغون» در پشت جلد کتاب درج شده و همه‏جا از این حرف «ى» بدهیبت به جاى همزه استفاده شده است.